

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث دنیا و آخرت (ص ۱۳۴ ف ۳ - ۱۳۴ ف ۶)

❁ دنیا شب و روزش هر دو، شب است. آخرت شب و روزش هر دو، روز است. برای اهل آخرت، مصائب هم شیرین و شادی آور است، برای اهل دنیا شادی‌های دنیا هم غم آور است. گفت: «شب مردان خدا روز جهان افروز است» روزشان که روز است، شبشان هم روزتر از روزهاست. خلوت‌های دل سحر اولیاء خدا شب است؟ تاریکی است؟ خفتن است؟ رکود است؟ سکون است؟ یا صد برابر روزشان حالات قشنگ دارند، به عکس، اهل دنیا شبشان که شب است، روزشان هم شب است؛ یعنی فضای روحشان تاریک است؛ حقیقت را نمی‌بینند؛ خدا و خوبان خدا را نمی‌بینند؛ لذا روزشان هم شب است. شب، تاریکی است. در تاریکی انسان نمی‌بیند. وقتی خدا، اولیاء خدا، ملائکه و حقایق عالم هستی را ندیدی، شبی؛ در تاریکی سیر می‌کنی. هر وقت چشمت باز شد، روز می‌شود. لذا اهل دنیا روز و شبشان هر دو شب است؛ چون خدا و خوبان خدا را نمی‌بینند؛ زیرا آنجا چشم کار نمی‌کند؛ در ظلمتند. «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^۱ تاریکی روی تاریکی، طبقه در طبقه. اهل آخرت «نُورٌ عَلٰی نُورٍ»^۲ نور فوق نور. روزشان روشن و شبشان روشن‌تر از روزشان است. در روز، خدا را در زندگی می‌بینند. در شب بیشتر و قشنگ‌تر از روز خدا را می‌بینند. برای اهل آخرت، مصائب

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۰.

۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

هم شیرین و شادی آور است؛ وقتی خدا را دیدی، می‌فهمی که این مصیبت جز از جانب حضرت دوست نیامده است. او فرستاد و آنچه از دوست رسد جمله نکوست. مصیبتش هم شادی آور است؛ هدیه‌ی دوست و محبوب است. مهم این است که این را محبوب به من هدیه کرد. اینکه این هدیه چیست اصلاً مهم نیست. مهم این است که معشوق برای من هدیه فرستاد. ارزش هدیه به هدیه دهنده است. وقتی فهمیدم که این مصیبت را محبوبم برایم فرستاده است، گفتم: *دندان اسب پیشکش را نمی‌شمرند. اصلاً مهم نیست چیست؛ مهم این است که او فرستاد؛ لذا دوست داشتنی و لذت بخش است.*

زهر از قیل تو نوشداروست فحش از دهن تو طیبات است

از جانب تو باشد، هر چه باشد دوست داشتنی است.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست چون از جانب محبوب است، خیلی شیرین و دوست داشتنی است. دوبیتی‌یی است منسوب به امام جواد علیه السلام که در بحث کاستی‌ها و ابتلائات هم به آن اشاره کرده‌ام. نقل شده که وقتی امام جواد علیه السلام بیمار می‌شدند این دوبیتی را می‌خواندند: «*أَنْتَ أَمْرَضْتَنِي وَ أَنْتَ طَيَّبْتَنِي فَتَفَضَّلْ بِنَظْرَةٍ يَا حَبِيبِي*» خدایا! تو مرا بیمار کردی و پزشک و درمانگر من هم فقط خودت هستی، به یک نگاه و به یک گوشه‌ی چشم به من تفضل کن ای محبوب و معشوق من! «*وَاسْقِنِي مِنْ شَرَابِ وَ دَكِّ كَأْسًا*» از شراب محبت و عشق خودت یک پیاله به من بنوشان «*ثُمَّ زِدْ فِي حَلَاوَةِ التَّقْرِبِ*»^۳ آنگاه بر حلاوت نزدیکی به خودت در وجود من بیفزا. لذا بیماری و فقرش بسیار شادی آور و شیرین است؛ هدیه و عطای دوست و محبوب است. شیرینی آن به این است که محبوب عطا کرده است. حال، اگر شخص اهل آخرت سر از فضای عشق و محبت هم درنیآورده باشد، و

^۳. مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشان‌ها، ص ۲۲۳.

فقط بویی از معارف برده باشد، می‌داند که خیر ما در چیزی است که خدا مقدر کرده است؛ چون خدا خیر محض است. گفت: / از خیر محض جز نکویی ناید. اگر مریضی پیش آورده است، الان بهترین چیز برای سعادت من بیمار بودنم بوده؛ لذا او پیش آورده است. اگر فقر پیش آورد، بهترین چیز برای تعالی من فقر بود؛ لذا فقر را پیش آورد. اگر هنوز سر از وادی محبت درنیآورده که به اثر چیزی که خدا فرستاده نگاه نکند؛ چون اثر را کسی می‌بیند که اول خودش را ببیند، بعد ببیند این چیز چه تأثیری روی من گذاشت. کسی که خودش را نمی‌بیند، دیگر چه اثری می‌خواهد ببیند؟ اهل محبت خودش را نمی‌بیند که بخواهد اثر چیزی را که خدا فرستاده است، ببیند؛ «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»^۴ محبت تو به یک چیز تو را کر و کور می‌کند؛ دیگر غیر دوست نمی‌بینی؛ خودت را نمی‌بینی. گفت:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم وقتی یاد تو از ضمیرت گم شد، کجا سود و زیان خودت را می‌بینی که بخواهی ببینی کاری که خدا نسبت به تو کرده، برایت سود داشت یا ضرر و به خاطر سودی که داشت، راضی شوی؟ مقام اهل محبت بلندتر از اینهاست؛ اما اهل آخرت اگر از وادی محبت هم سر در نیاورده است لا اقل این قدر فهم دارد که غیر خدا کسی در زندگی من کاره‌ای نبود؛ لذا اتفاق تلخی که افتاد را خدا پیش آورد و خدا هم جز خیر مرا رقم نمی‌زند، پس برای من محض خیر بود؛ لذا پذیرا و خوشحال است که چنین چیزی پیش آمده است. مثل بیماری که خوشحال است که پزشک حاذق و نیک‌اندیش، داروی تلخ مزه‌ای به او داده که او را از مرگ و بیماری نجات دهد، این اقل آن است. بالاتر این است که این شخص، اهل محبت باشد و اصلاً نگاه نکند که این دارو چه اثری روی من دارد؛ به این نیندیشد که من مریضم و قرار

^۴. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

است خوب شوم. این حرفها سرش نشود. چنان محو جمال محبوب باشد که اصلاً اینها را نبیند؛ چنین شخصی در بلاها هم لذت می برد. گفت:

در بلایا می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

مهم این است که محبوب با او چنین می کند. حافظ می گوید:

به تیغم گر زند دستش نگیرم اگر تیرم زند منت پذیرم

کمان ابروی ما را گو بزن تیر که پیش چشم بیمارم بمیرم

لذا برای اهل آخرت، مصائب هم شیرین و شادی آور است؛ خوشحالند که خدا به آنها توجه کرده است. ولو معشوق، ابرو در هم کشیده و چین به پیشانی افکنده است؛ اما نسبت به من این کار را کرد. گفت: عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش، ولو عتاب است اما عتاب یار پری چهره است. او به من عتاب کرد، به کس دیگری که عتاب نکرد. لذا پناه بر خدا! اولیاء خدا وقتی به آیات عذاب هم می رسند، کیف می کنند. وقتی در این آیات، خدا دارد توبیخ می کند هم کیف می کنند که خدایا تو به ما توجه کردی، ولو ظاهراً ما را توبیخ می کنی، به ما اخم می کنی؛ اما چقدر قشنگ است که اخم را تو بکنی! در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است که «لَئِنْ أَذْخَلْتَنِي النَّارَ لِأَخِيرِنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ»^۵ اگر مرا وارد دوزخ کنی، به همه ی اهل دوزخ خبر می دهم که عاشق تو هستم؛ دوستت دارم. بنابراین، اگر از جانب دوست بیاید همه چیز شیرین است. گفت:

بوسه و دشنام را یک یک بده تا ببینم زین دو شیرین تر کدام

نمی دانم وقتی که مرا می بوسی شیرین تر است یا وقتی که فحش می دهی. چون درهم می دهی، نمی فهمم. اول کمی مرا ببوس، بعد هم کمی به من دشنام بده ببینم کدام یک

^۵ کفعمی، مصباح، ص ۶۰۰ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۱۰ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

شیرین تر است. چون از جانب توست، هر دو شیرین است. برای اهل آخرت، مصائب هم شیرین و شادی آور است. برای اهل دنیا، شادی‌های دنیا هم غم آور است، کدام شادی؟ اهل دنیا شادی دارند؟ شادی ندارند؛ آدای انسان‌های خوشحال را درمی‌آورند. فردی که قلقلکی است، ولو زیاد هم غصّه دارد، پدرش یا بچه‌اش مرده است، اگر او را قلقلک کنی، ولو غصّه دارد بالاخره می‌خندد؛ اما این خنده و شادی نیست. اهل دنیا خودشان را قلقلک می‌دهند که بخندند. ندیده‌اید می‌گویند کاری کنیم به ما کمی خوش بگذرد؛ لبی به پیمانۀ بزیم، قرص اکستازی بخوریم، کمی خوش باشیم؟ اینگونه می‌خواهند خوش باشند. خودشان را قلقلک می‌دهند تا بخندند، خنده‌ی واقعی در اهل دنیا نیست. دیده‌اید اهل دنیا واقعاً بخندند؟ همین شب‌نشینی‌ها و پارتی‌هایی که دارند را نگاه کنید! آخر شب که پارتی تمام می‌شود، از در مجلس که بیرون می‌آیند، همین زن و شوهرهایی که یک دقیقه پیش می‌رقصیدند و ظاهراً می‌خندیدند، فحش و بد و بیراه است که به همدیگر می‌دهند. زن به شوهرش می‌گوید: تو هم شدی آدم؟ تو هم شدی شوهر؟ ندیدی فلانی چه جواهری برای زنش خریده بود؟ شوهر هم به زنش می‌گوید: تو هم شدی زن؟ کجا شادی دارند؟ خدا شاهد است یک جو از شادی‌یی که شما در زندگیتان دارید، نچشیده‌اند. بروید شکر کنید. پیش خدا سر به سجده‌ی شکر بگذارید. خودتان را منت‌دار اهل بیت علیهم‌السلام بدانید که شادی را به شما چشانند. حتی موقعی که اشک می‌ریزید، کیف می‌کنید. نمی‌کنید؟ همین اول جلسه که زیارت عاشورا می‌خواندیم اشک می‌ریختید، کیف نمی‌کردید؟ اشک برای امام حسین علیه‌السلام لذّت نداشت؟ کجا اهل دنیا از اینها بو برده‌اند؟ کجا از شادی بو برده‌اند؟ شادی‌های اهل دنیا هم غم آور است. اگر پول پیدا می‌کند، نگران است دزد نبرد. اگر جمال پیدا می‌کند، نگران است که مریضی، زیبایی‌اش را نبرد. کجا شادی دارند؟

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةٌ الْآخِرَةُ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ»^۱ تلخی دنیا

شیرینی آخرت و شیرینی دنیا تلخی آخرت است. (۱۳:۳۲)

چون ظاهر و باطن ما ضدّ همدند. اگر ظاهر را پاسخ دهی، باطنت باید محرومیت بکشد. به شهوات پاسخ بده، شکم چرانی کن، زیاد بخواب، شهوترانی کن، بین روح از کمالات معنوی محروم نمی‌شود؟ از آن طرف، اگر بخواهی به معنویات برسی، شکم‌چرانی و شهوترانی را باید کنار بگذاری. دام پروری را تعطیل کن تا تربیت انسانی ایجاد شود. لذت‌های دنیا محرومیت‌های اخروی است. این حرف بسیار بزرگی است. امیدواریم بفهمیم. کسی که هدفش لذت دنیا است، دارد محرومیت و رنج آخرت را می‌کشد. همان لحظه روحش رنج می‌برد؛ منتها چون غافل است، متوجه نمی‌شود؛ مثل شخصی که بی‌هوشش کرده‌اند و جراحی می‌کنند آن لحظه درد را احساس نمی‌کند؛ و الا همان لحظه از بدنش خون می‌آید؛ جراحی ایجاد شده است.

دیده‌اید در دعوایها و کتک کاری‌ها و چاقوکشی‌ها، شخص چند تا چاقو هم خورده؛ منتها چنان گرم بزن و بخور است که اصلاً احساس نمی‌کند. بعد که دعوا تمام شد و کمی بدنش خنک شد، تازه دردها را احساس می‌کند. می‌بیند ای داد بیداد! از چند جای بدنش خون جاریست. همان موقع که مشغول دعوا بود، چاقو و کتک خورده بود، اما احساس نمی‌کرد. همان لحظه‌ای که انسان جنبه‌های حیوانی را در وجود خود ارضاء می‌کند و لذت‌جویانه هم عمل می‌کند، روحش رنج می‌برد ولی او غافل است.

وقتی فرد جلوی حیوانش کاه و ینجه می‌ریزد، برای این نیست که خودش کیف کند. کسی که الاغی دارد، اگر جلوی الاغش کاه و ینجه بریزد، صاحب الاغ کیف می‌کند؟ نمی‌کند.

^۱ شریف‌الرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۱ و مجلسی، بحار، ج ۷۹، ص ۱۴۴.

مجبور است. اگر به الاغ گاه و ینجه ندهیم، سقط می‌کند و می‌میرد و دیگر نمی‌تواند ما را راه ببرد. از روی اجبار، گاه و ینجه‌ای هم به او می‌دهد؛ اما نه برای کیف کردن. مؤمن اینگونه است. مؤمن اگر به جنبه‌های جسمانی‌اش می‌رسد، وظیفه دارد که برسد تا رنجور و بیمار نشود؛ تا این الاغ سقط نکند و ما را وسط راه نگذارد. شرعاً وظیفه دارد که برسد؛ اما نه برای لذت جویی؛ نمی‌خواهد لذت ببرد؛ می‌خواهد مرکبش را آماده کند تا جان داشته باشد که او را راه ببرد؛ تا الاغ، براق شود و ما را به معراج ببرد. نباید بگذاریم سقط کند. این دیوار نباید فرو بریزد. در داستان موسی و خضر، منزل سوم آموزش‌های باطنی حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام همین بود. به آبادی‌یی رسیدند که هیچ‌کس به آنها آب و نان نداد و کمک نکرد. وقتی بیرون قریه آمدند، دیدند دیواری دارد فرو می‌ریزد. خضر علیه السلام شروع کرد به تعمیر دیوار. موسی علیه السلام دادش درآمد که اگر می‌خواستی عملگی کنی، مزدی می‌گرفتی که چیزی بخریم و بخوریم. تأویل عرفانی دیوار در حال فرو ریختن، وجود، بدن و جنبه‌های طبیعی سالک است. در مرحله‌ی اول که کشتی را سوراخ کرد، یعنی بدن رفاه‌طلب و تن‌پرور را کمی سوراخ کرد، از خوردن و خوابیدنش زد، گفت: روزه بگیر و شب زنده‌داری کن. کمی از لذت جویی‌هایش زد؛ چون ملکی (شیطانی) وجود داشت که هر کشتی سالمی را غصب می‌کرد و در تصرف خودش می‌گرفت: «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»؛ لذا «أَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا»^۷ خواستم معیوبش کنم که شیطان نتواند آن را غصب کند؛ از تصرف شیطان نجاتش دهم. در مرحله‌ی دوم که بچه را کشت «أَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ»^۸ در واقع نفس سالک است که باید در این مرحله از سلوک، سرش را برید؛ اما در مرحله‌ی سوم، دیوار در حال فروریختن است که باید

^۷ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۹.

^۸ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸۱.

دوباره بازسازی‌اش کرد؛ چون گنج‌هایی زیر این دیوار وجود دارد که اگر این دیوار الان بریزد، صاحبان اصلی گنج، از آن محروم می‌شوند. صاحبان اصلی گنج، هنوز بچّه‌اند. این دیوار باید ترمیم شود تا بتواند پایدار بماند تا صاحب اصلی گنج رشد کند و به جایی برسد که از همه‌ی این گنج‌ها بهره‌بردار. این دیوار بدن سالک است که در این مرحله کاهیده و رنجور شده است و مثل یک دیوار در حال فروریختن است؛ جسم دارد از پا در می‌آید. اینجا باید بدن را ترمیم کرد و به آن رسید تا از پا در نیاید؛ چون گنج‌هایی در وجود تو هست که هنوز استخراج نشده است. باید در این دنیا باقی بمانی؛ نباید الان بمیری و قالب تهی کنی؛ باید بمانی و رشد کنی تا بتوانی از گنج‌هایی که در باطن است بهره‌مند شوی. مؤمن اگر این دیوار را ترمیم می‌کند، به خاطر کیف کردن و لذت جویی نیست.

وقتی انسان لذت‌جویانه به سمت تأمین خواسته‌های نفسانی و جسمانی‌اش می‌رود، همان لحظه روحش رنج می‌کشد، زیر درد و مشقت است. از آن طرف، «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ» وقتی در جنبه‌های دنیوی، تلخی، فشار و سختی می‌آید، وقتی کمی جلوی خوردن، خوابیدن، لذت‌جویی، راحت‌طلبی، رفاه‌طلبی و نفسانیاتش را می‌بندد، وقتی در جنبه‌های ظاهری به خودش مرارت می‌دهد، این «حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ» است. آن وقت روحش کیف می‌کند، رشد می‌کند، فضا برای رشد و تعالی روح ایجاد می‌شود. اینها رمز بزرگیست. هر وقت در زندگی ظاهری تان مشکلی پیش آمد، بدانید که این «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ» است. اگر آخرت را بعد از مرگ می‌دانید، به خودتان بگویید: این سختی که خدا در دنیا برای من پیش آورد، به جای آن در بهشت به من یک نعمت بهشتی می‌دهد. اگر هم چشمتان باز شده باشد و همین‌جا بهشت را دیده باشید و در بهشت باشید، همان لحظه شیرینی آن را احساس

می‌کنید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۹؛ نگفت: «إِنَّ بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا» بعد از سختی، راحتی است. گفت: «مَعَ» آن، همراهش، در دل خودش، راحتیست. بدنت عسر تحمل می‌کند، روح در یسر است؛ بدنت محرومیت، فشار و تنگنا احساس می‌کند، برای روح راه نفسی باز می‌شود، نفس می‌کشد، راحتی احساس می‌کند. دنیا و آخرت اینگونه‌اند؛ ضدّ همنند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دنیا و آخرت «عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ» دو دشمن ضدّ هم و دو راه مخالف همنند. یکی به سمت شرق و دیگری به سمت غرب می‌رود. یا فرمودند: «هُمَا صِرَتَانِ»^{۱۰} دنیا و آخرت هووی همنند، همدیگر را تحمل نمی‌کنند. هر یک می‌خواهد سر به تن دیگری نباشد. طرف هر یک بروی، طرف مقابل از دستت می‌رنجد. هر یک را بگیری، طرف مقابل را از دست داده‌ای. دنیا را بگیری، آخرت را از دست داده‌ای. آخرت را بگیری، دنیا را از دست داده‌ای. حالا بسم الله! خودت انتخاب کن. می‌خواهی آخرت را داشته باش، می‌خواهی دنیا را. البته همانطور که پیشتر گفته‌ام، دنیا جنبه‌های ظاهری طبیعی نیست. دنیا خوردن، پوشیدن، نوشیدن و ازدواج کردن نیست. هیچ یک از اینها دنیا نیست. دنیا دلبستگی و تعلق به اینهاست. دنیا تعلق و دلبستگی داشتن و اسیر اینها بودن است، نه استفاده کردن از اینها. خدا این چیزها را آفریده که ما استفاده کنیم. فرمود: «مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»^{۱۱} اینها را خدا برای مؤمن آفریده که استفاده کند؛ اما دلبسته‌اش نباش. دلبستگی، دنیاست. دنیای مذموم تعلق خاطر، اسیر محبت و معتاد شدن به این چیزهاست. وقتی به معتاد مواد مخدر نمی‌رسد، بی‌حال می‌شود

^۹. سوره‌ی شرح، آیه‌ی ۶.

^{۱۰}. سیّد رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۱۲۹ و آمدی، غررالحکم، ص ۲۵۱.

^{۱۱}. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

و می‌افتد. نسبت به دنیا اینطور نباش که اگر دنیا به تو نرسید، به تو فشار بیاید و رنج بکشی.

✿ خوشی‌های انبیاء در شادی‌های ظاهری و دنیوی نیست، در غم‌های ظاهر است. ظاهر که غم آمد، باطن و دل شاد می‌شود. (۲۳:۰۰)

اولیاء و انبیاء خدا اینگونه هستند.

✿ دنیا در جلو خوشی دارد و در انتها غم. برعکس، آخرت در جلو غم و سختی دارد و در انتها خوشی دائمی. تا بیایی خوشی دنیا را بچشی بلافاصله باید گریه کنی؛ چون ناپایدار است. اگر در امر آخرت صبر پیشه کنی و شکوه نکنی و دخالت نکنی، خوشی آن ظاهر می‌شود.

دنیا اولش خوشی و بعدش غم است. هر کدام از جنبه‌های دنیوی را در نظر بگیرد، همین است، اولش لذت است و بعدش ناراحتی؛ اولش کیف می‌کنی، بعدش مریض می‌شوی. غذای زیاد بخوری، موقع خوردنش کیف می‌کنی؛ اما بلافاصله بعدش دل درد و مریضی و هزار و یک جور مشکل می‌آید، همه‌ی لذایذ دنیا همین‌طور است. اولش فرد ظاهراً کیف می‌کند؛ اما این کیف خیلی کوتاه است. مثل اینکه کپسولی درست کرده باشند که داخل آن سم باشد و لایه‌ی رویین آن، غشای شیرین و خوشمزه‌ای باشد که با اسانس‌های خوب هم معطرش کرده‌اند. وقتی این کپسول را در دهانت می‌گذاری، لحظه‌ی اول، لایه‌ی رویین کپسول که شیرینی و عطر خوش است را احساس می‌کنی و کیف می‌کنی؛ اما این لذت چند لحظه بیشتر نیست. چند لحظه بعد لایه‌ی رویین کپسول در دهان تو حل می‌شود، آنگاه سیانوری که داخلش است عمل می‌کند. دنیا اینگونه است. «حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»^{۱۲} آتش با لایه‌ای از

^{۱۲} مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۷۲ و پاینده، نهج‌الفصاحه، ص ۴۴۵ و فتال‌نیشابوری، روضه‌الواعظین، ج ۲، ص ۴۲۱.

لذا یذ پوشانده شده است؛ عین کپسول؛ لذتش خیلی کوتاه است و سختی و تلخی اش خیلی ماندگار و دراز مدت است: دنیا در جلو خوشی دارد و در انتها غم. دنیا طلبی این چنین است؛ یک لذت کوتاه مدت است و به دنبالش غم و غصه و هزار و یکجور مریضیست.

برعکس آخرت که در جلو، غم و سختی دارد و در انتها خوشی دائمیست. ظاهراً در عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام است: «صَبْرُوا أَيَّاماً قَلِيلَةً»^{۱۳} دوستان خدا ایام قلیلی در این دنیا صبر می کنند. مگر چند روز است؟ در کنار جاودانگی آخرت، چیزی نیست. گفت: «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»^{۱۴} یک روز یا بخشی از روز؛ «مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ»^{۱۵} در دنیا توقف نکردند، مگر یک چشم بر هم زدن، یک لحظه. در برابر جاودانگی آخرت چقدر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «صَبْرُوا أَيَّاماً قَلِيلَةً» ایام کوتاهی را صبر کردند در پی آن راحت طولانی و جاودان برایشان بود. چند روز جلوی دلگی نفس را در دنیا گرفتند، بعد راحت طویل و جاودانی و راحت روح و جان برایشان حاصل شد. از آن طرف، خدای ناکرده کمی دلگی کرد، یک لذت لحظه ای و بعد - خدا می داند - یک عمر پشیمانی داشت. گفت: یک لحظه هوسرانی یک عمر پشیمانی. یک عمر خسارات آن را باید تحمل کند.

تا بیایی خوشی دنیا را بچشی بلافاصله باید گریه کنی. این طور نیست؟ خدا اصلاً نمی گذارد؛ برای اینکه دلبستگی به دنیا را از بین ببرد. این لطف خداست. تا می آیی بخندی، باید گریه کنی؛ تا می آیی گریه کنی، بلافاصله قهقهه هات به هوا می رود. دنیا، واقعاً اینگونه است؛ یک چیز پوشالی است، ماندگار نیست. تا بیایی خوشی دنیا را بچشی بلافاصله باید گریه کنی؛

^{۱۳}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۲ و مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۹۳ و صدوق، صفات الشیعه، ص ۲۰.

^{۱۴}. سوره ی کھف، آیه ی ۱۹ و سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۳.

^{۱۵}. سوره ی روم، آیه ی ۵۵.

چون ناپایدار است. الان جلوی آینه می‌روی، قیافهات را نگاه می‌کنی، ماشاءالله جوان، خوشگل، تودل برو! کیف می‌کنی که چقدر خوشگلم! خدایا ممنونت هستم. دعایی هست که «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي»^{۱۶} خدایا همان‌گونه که خلقت مرا، ظاهر مرا زیبا آفریدی، خُلق و اخلاق مرا هم زیبا کن. این دعای هنگام نگاه کردن به آینه است. اگر عربی آن را هم بلد نبودید، فارسی بگویید. هر وقت جلوی آینه دیدی عجب چشم و ابرویی! عجب قیافه‌ی قشنگی! - ماشاءالله جوان و زیبایید! نور ولایت هم که در سیمایتان هست و قشنگ‌ترتان کرده است - بگو خدایا تو بلدی خوشگل درست کنی. ظاهرم را که خوشگل کرده‌ای، باطنم را هم بسم الله! خوشگل کن؛ «الْإِكْرَامُ بِالْإِثْمَامِ» یکی از رفقا می‌گفت: یکی از علمای قم، قیافه‌ی خیلی قشنگی نداشت. برطبق عرف ظاهری ما، صورتش کمی خوشگل نبود. رفیق ما می‌گفت: پسرش که او هم روحانی بود، می‌گفت: پدر من روزی چند بار به خدا دروغ می‌گوید. هر وقت جلوی آینه می‌ایستد، می‌گوید: خدایا همان‌طور که خلقت مرا خوشگل کرده‌ای، باطن مرا هم خوشگل کن. تا بیایی خوشی دنیا را بچشی بلافاصله باید گریه کنی؛ چون ناپایدارست. همین خوشگلی که جلوی آینه می‌بینی، چشم که به هم بزنی، نیست. تعارف که ندارد. یک چشم به هم زدن است. مگر یک چشم به هم زدن نگذشت که شما از دوران مهدکودک، سر از دانشگاه درآوردید؟ یک چشم دیگر که به هم بزیند، زیبایی و جوانی رفته است، ناپایدار است. این هوش و استعداد، حافظه‌ی قوی و قوت جسم رفته است. دنیا ناپایدار است. هیچ چیزش پایدار نیست. گفت: عمر برف است و آفتاب تموز. یکی از عرفا می‌گوید: ناپایداری دنیا زمانی خوب برایم جا افتاد که در فصل تابستان، در سرزمین حجاز

^{۱۶} «اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي»: ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۱۱.

داشتم از جایی عبور می‌کردم، یخ فروشی زیر آفتاب داغ ظهر، یخ‌هایش را گذاشته بود که بفروشد و داد می‌زد: از کسی که سرمایه‌اش دارد آب می‌شود، بخرید. آن وقت تازه فهمیدم دنیا یعنی چه. سرمایه‌ی انسان دارد آب می‌شود. آفتاب دارد می‌تابد و این سرمایه را آب می‌کند. دنیا ناپایدار است، هیچ چیزش پایدار نیست؛ نه ریاستش، نه ثروتش، نه جسم سالم و زیبایش، هیچ چیز آن پایدار نیست. دنیا یار ناپایدار است.

اگر در امر آخرت صبر پیشه کنی، شکوه و دخالت نکنی، خوشی آن ظاهر می‌شود. انسان صابر باشد. کلافگی نشان ندهد. جزع و فزع نکند. گله و شکایت هم نکند که خدایا این چه وضعی است؟ چرا به ما نمی‌رسی؟ اصلاً به فکر ما نیستی. مثل اینکه صدای ما به شما نمی‌رسد. دیگر دلت رحم ندارد ... العیاذ بالله! چون همانطور که می‌دانید، کسی که از وضعیت زندگی دنیوی‌اش شکایت کند، در واقع از خدا شکایت کرده است: «وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ»^{۱۷} هر کس از مصیبتی که بر او وارد شده گله مند باشد، در واقع از دست خدا شاکی است. تعارف که ندارد. پس اولاً صابر باش. جزع و فزع نکن. کلافگی و ضعف از خودت نشان نده. دوم، شکوه نکن. سوم، دخالت هم نکن. رها کن. بگذار خدا کارش را بکند. دخالت نکن. آشپز که دو تا شد، معلوم است چه بلایی بر سر آش می‌آید. بگذار خدا کارش را بکند. او ربّ توست؛ تو را پرورش می‌دهد. چیزی که پیش آورده است، برای رشد و پرورش لازم بوده است. چرا این قدر در آن دست می‌بری و می‌خواهی تو هم کاری کنی؟ کمی آرام بگیر. ببین چه کار می‌کند. همانطور که قبلاً گفته‌ام، اگر کلافگی نشان بدهی، بدتر است. بچه‌ای که روی صندلی آرایشگاه نشاندند اگر کلافگی نشان بدهد، اولاً کار آرایشگر بیشتر طول می‌کشد و این بچه بیشتر اذیت می‌شود؛ ثانیاً با نا آرامی که نشان می‌دهد و

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۴۸ و ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۸ و مفید، امالی، ص ۱۸۸.

سرش را این طرف و آن طرف می‌کند، قیچی و شانه توی سرش می‌رود و بیشتر اذیت می‌شود. یک دقیقه بنشین، دخالت نکن. بعلاوه، وقتی کلافگی نشان می‌دهد، سرش به آن قشنگی که اگر آرام می‌نشست می‌شد، در نمی‌آید. آن آرایشگری که دارد تو را آرایش می‌کند و می‌خواهد تو را آراسته و زیبا کند، یعنی ربّ تو، خبیر است. به خبره بودنش اعتماد کن. خودت را به دست او بسپار. بگذار کارش را بکند. دخالت نکن. نخواه که خودت هم در کنارش کاری بکنی. خدا که ضعیف نیست که بگویی زورش نمی‌رسد؛ من هم بروم کمک کنم، گوشه‌ی این بار را بردارم. صابر باش. شکوه هم نکن. دخالت هم نکن. بگذار کارش را بکند. اگر گذاشتی، آن‌گاه شیرینی و خوشی‌اش ظاهر می‌شود. سختی، محرومیت، فقر و بیماری آمد، تهمت زدند، آبروی انسان در جامعه رفت، هر چه پیش آمد، یواشکی سرش را بالا بگیرد و بگوید: خدایا! من که می‌دانم خودت هستی. بارک‌الله! دستت درد نکند! خیلی هم قشنگ است، ممنونت هستیم. آن وقت ببین چه می‌شود! همان لحظه یُسْرش آشکار می‌شود. همانطور که گفتیم، «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^{۱۸} همراه عُسْر، یُسْر است. تلخی‌اش ناشی از توجّه تو به ظاهر است. همین که توجّهات به باطن برگشت، شیرینی و لذّت احساس می‌کنی.

امیدواریم خدای متعال همه‌ی ما را چنان مست و غرق توجّه به خودش و خوبان خودش کند که اصلاً بود و نبود دنیا را نبینیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۸}. سوره‌ی شرح، آیه‌ی ۶.